

مگره خشمگین می شود

و

پیپ مگره

نویسنده:

ژرژ سیمون

ترجمه:

قاسم صنّعی



نشر گل آذین

۱۳۹۲

این اثر ترجمه‌ای است از:

Georges Simenon

La pipe de Maigret

Precede de

Maigret se fache

Presse de la Cite, paris , 1972

مگره خشمگین می‌شود و پیب مگره

سیمنون، ژرژ (Simenon, Georges) (۱۹۰۲ - ۱۹۸۹ م)

ترجمه: قاسم ضنعوی (۱۳۱۶ - م)

تهران: گل‌آذین، ۱۳۹۲. ۲۳۰ ص

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا.

ISBN 978 - 600 - 6414 - 03 - 4

عنوان اصلی: La Pipe Maigret. Précédé de Maigret se fache, 1969

داستان‌های فرانسه - قرن ۲۰ م

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۲ ۶۷ م ۸۷ ی / PQ ۲۶۲۳

رده‌بندی دیویی: ۸۴۳/۹۱۴

شماره کتابشناسی ملی: ۱۹۲۱۸۶۶



■ مگره خشمگین می شود ■

نویسنده: ژرژ سیمنون

چاپ اول : ۱۳۹۲

قیمت : ۱۲۰۰۰ تومان

شمارگان : ۱۰۰۰ نسخه

طرح روی جلد: فرشید خالقی

حروف نگاری و صفحه آرایی: نشر گل آذین

لیتوگرافی و چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات

ISBN 978 - 600 - 6414 - 03 - 4 شابک ۹۷۸-۶۰۰-۶۴۱۴-۰۳-۴

E-mail: GOL_AZIN @ YAHOO.COM

WWW.GOLAZINPUB.COM

تهران: خ انقلاب، خ ابوریحان، خ لبافی نژاد پلاک ۱۴۶ - تلفکس: ۶۶۹۷۰۸۱۶-۷

فهرست

۷	درباره‌ی نویسنده و قهرمانش
۱۳	مگره خشمگین می‌شود
۱۵	فصل اول: بانوی پیر در باغ
۳۶	فصل دوم: دومین پسر تحصیلدار
۵۶	فصل سوم: تابلو خانوادگی در سالن
۷۵	فصل چهارم: سگدانی طبقه بالا
۹۳	فصل پنجم: همدست مگره
۱۱۴	فصل ششم: میمیل و زندانی‌اش
۱۳۵	فصل هفتم: جوجه‌ی خانم مگره
۱۵۳	فصل هشتم: جسد در گنجی
۱۷۳	پیپ مگره
۱۷۵	فصل اول: پیپ مگره
۱۹۰	فصل دوم: دمپایی‌های ژوزف
۲۰۷	فصل سوم: جست‌وجو به سود خانواده‌ها
۲۱۵	فصل چهارم: قرار ملاقات ماهیگیران
۲۲۳	فصل پنجم: فرار عجیب ژوزف

درباره‌ی نویسنده و قهرمانش

ژرژ سیمنون نویسنده‌ی فرانسوی زبان بلژیکی متولد ۱۹۰۳ در لی یژ^۱، از لحاظ باروری جنه‌ای استثنایی داشت: ۱۹۲ رمان، ۱۵۸ داستان کوتاه، چندین زندگی‌نامه و مقاله‌ها و گزارش‌ها متعدد، در کارنامه‌ی او جای می‌گیرد. این‌ها آثاری هستند که با امضای او به چاپ رسیده‌اند. ۱۷۶ رمان، ده‌ها داستان و مقاله هم با استفاده از بیست و هفت نام مستعار منتشر کرده است. تیراژ کتاب‌هایش به ۵۵۰ میلیون نسخه بالغ می‌شود. به حکایت آمار ۱۹۸۹ یونسکو، از لحاظ ترجمه‌ی آثارش به زبان‌های بیگانه، در میان نویسندگان جهان در رده‌ی هجدهم و در میان نویسندگان فرانسوی زبان در رده‌ی چهارم قرار می‌گرفته است.

آندره ژید از جمله‌ی نخستین ادیبانی بود که او را به مثابه نویسنده‌ای بزرگ پذیرفتند. خالق «مانده‌های زمینی» مشتاق دیدار این پلیسی‌نویس شد و بارها با او به گفت‌وگو نشست و تقریباً هفته‌ای یک نامه به او نوشت. در حاشیه‌ی هر رمانی که از او می‌خواند یادداشتی می‌گذاشت و سرانجام در ۱۹۴۱ نتیجه‌گرفت که: «سیمنون رمان‌نویسی نابغه است و واقعی‌ترین رمان‌نویسی است که در ادبیات امروزمان داریم.»

سیمنون بیش از سیزده سال نداشت که پزشک خانوادگی او را فراخواند تا

محرم‌نامه به او بگوید که پدرش حداکثر یک سال دیگر زنده خواهد ماند و او باید کار کند. ژرژ ترک تحصیل کرد و به کارهای مختلف پرداخت: شاگرد قناد و شاگرد کتابفروش شد... در سال ۱۹۱۹ خبرنگار صفحه‌ی حوادث روزنامه‌ی محافظه‌کار «گازت دو لی‌یژ» شد. روزنامه‌نگاری برای جوان شانزده ساله تجربه‌ای خارق‌العاده بود و به او امکان می‌داد در ماجراهای پس‌پرده‌ی شهری بزرگ به تفحص بپردازد. نخستین اثرش را با نام مستعار ژرژ سیم^۱ در ۱۹۲۰ نوشت. از آن پس کار پر حاصلش آغاز شد: به خود قول داده بود ماهی یک رمان بنویسد. وفادار به قول خود، نخست رمان‌های عامه‌پسند نوشت و خواننده‌ی بسیار یافت. در سال ۱۹۲۲ پاریس را برای کار و فعالیت برگزید.

سیمون در سال ۱۹۱۹ به نویسنده‌ای سرشناس و ثروتمند بدل شده بود. بیش از هزار داستان کوتاه و دو رست کتاب پلیسی، روانشناسی و پرماجرا نوشته بود. کشتی شخصی‌اش به او اجازه می‌داد در آبراه‌های فرانسه به سیر و گشت بپردازد. رودها، کانال‌ها و آب‌بندهای فرانسه - به خصوص شمال این کشور - برای او الهام‌بخش رمان‌های متعددی شدند که شخصیت‌های‌شان کشتی‌رانان بودند. این میل به سفرهای دریایی بعدها بزرگ‌شوی یافتند و او چه با کشتی خود، چه با کشتی‌های اقیانوس‌پیما و یا با استفاده از سفرهایی تفریحی دریایی، به دورترین خطه‌های جهان سفر می‌کرد و بی‌گمان از هر سفر هم توشه‌ای فراهم می‌آورد.

سال‌های ۱۹۲۹ - ۱۹۳۰ نشانگر چرخش بزرگی در زندگی نویسندگی سیمون بودند. نویسنده که آن زمان بیش از بیست و هفت سال داشت و به بسیاری از خواسته‌هایش دست یافته بود به این نتیجه رسید که دیگر دوران نام‌های مستعار و «ژرژ سیم» به سر آمده و رمان‌های عامه‌پسند را باید کنار

گذاشت. آن چه فکرش را به خود مشغول می‌داشت خلق شخصیتی بود که معماهای ماجراهای پلیسی را حل کند. این شخصیت «کمیسر مگره» بود. در پایان سال ۱۹۳۰ چندین ماجرا از سلسله تحقیق‌های مگره نوشته شده بود، ولی فایار^۱ ناشر برای چاپ مجموعه‌ی جدید شتابی از خود نشان نمی‌داد و همچنان رمان‌های عامه‌پسند - که ضمناً بابت آن‌ها حق‌التحریرهای کم‌تری می‌پرداخت - طلب می‌کرد. اما سیمنون اصرار ورزید و در نهایت حرفش را به کرسی نشاند. در بیستم فوریه‌ی ۱۹۳۱ نخستین کتاب از ماجراهای کمیسر مگره به بازار عرضه شد.

نویسنده به همین مناسبت شب‌نشینی غریبی ترتیب داد که بسیاری از گل‌های سر سبد جامعه‌ی پاریس به آن دعوت شده بودند. این شب‌نشینی که در یکی از محفل‌های شبانه‌ی مونپارناس^۲ برگزار شد از آن رو «غریب» خوانده شده که تمام مهمانان - همه از سرشناسان - با لباس‌های گانگسترها و زنان بدکاره در آن حضور می‌یافتند. روز بعد، مطبوعات پاریسی ستون‌ها به این واقعه اختصاص دادند و نتیجه آن که طی هفته‌های بعد کتاب مگره با فروش خارق‌العاده مواجه شد و ناشر اطمینان یافت که مجموعه‌ی تازه با استقبال مواجه خواهد بود. به راستی نیز چنین شد و اندکی بعد سینما هم به سراغ این شخصیت تازه وارد آمد و تا سال ۱۹۳۲ سه فیلم از ماجراهای مگره تهیه شد. ولی استقبال از این سه محصول سینمایی به هیچ‌وجه با موفقیت کتاب‌ها قابل قیاس نبود و سیمنون برای چند سال عالم سینما را رها کرد.

روایتی حاکی از این است که این مجموعه در اصل قرار بود به هجده جلدی برای سال ۱۹۳۴ انتشار یافتند محدود شود و آخرین کتاب هم ماجرای زمانی را در برمی‌گرفت که مگره بازنشسته شده بود اما به تقاضای برادرزاده‌اش برای

تحقیقی وارد صحنه می‌شد. ولی اصرار گاستون گالیمار^۱ سبب شد که سیمنون از نظر خود عدول کند و تا سال ۱۹۷۲ این قهرمان هفتاد و پنج رمان و بیست و هشت داستان کوتاه را باز هم به میدان بکشاند.

کمیسر مگره مردی است با هیبت، چهارشانه، دارای قیافه ای اخمالو و رفتاری گاه نگران‌کننده. شیوه‌ی تحقیق و بازجویی‌اش مبتنی است بر درک شخصیت قهرمان‌های ماجرا، واکنش‌های آنان، و البته از غریزه‌ی خودش هم راهنمایی می‌طلبد. دنیای او، جامعه‌ی فرانسوی سال‌های ۱۹۳۰ تا سال‌های پایانی ۱۹۶۰ است.

ژوئل اشمیت^۲ طی شرحی در این باره از جمله می‌نویسد: «حقیقت این است که مگره از پنجاه سال پیش پیر نمی‌شود. فقط کلاه ملون خودش را با کلاه نرم عوض کرده، ولی پیپ مشهورش را باقی نگه داشته و روش‌های بازجویی‌اش همواره همان است که بوده. تحقیق‌هایش او را به محیط درام‌ها و جنایت‌هایی هدایت می‌کنند که از طرف افراد تنها و محروم از محبت که زندگی و شغل حقیر، خردشان کرده است صورت گرفته. به این ترتیب کمیسر مگره با افراد پلشت، با محیط‌های اجتماعی آمیخته به فقر، زندانیان، با مسکین، وقتی که پای بورژوازی در میان باشد، مواجه می‌شود...»

باز هم به گفته‌ی ژوئل اشمیت، مگره فقط در مقام کمیسری که کارش تعقیب جنایتکاران و در عین حال پی بردن به انگیزه‌های اقدام‌های آنان است ظاهر نمی‌شود، بلکه حکم روانشناسی را هم دارد که می‌اندیشد و خود را جای جنایتکار می‌گذارد، خود را در فضایی که او به عمل جنایتکارانه‌اش دست زده

۱. Gaston Gallimard، ناشر فرانسوی ۱۸۸۱ - ۱۹۷۵ بنیانگذار انتشارات مشهور

گالیمار. (م)

۲. Joël Schmidt رمان‌نویس، تاریخ‌نگار و ناقد ادبی فرانسوی، متولد ۱۹۳۷. (م)

است قرار می‌دهد. اما به خصوص انسانیت کمیسر مگره (عفو و اغماض گاهی آشکار او نسبت به قربانیان) مشهودترین امر است، ولی این‌ها دلیل بر آن نیستند که او دچار خشم‌های ناگهانی نشود و یا پایداری نداشته باشد. مگره یک فرانسوی متوسط، خرده بورژوازی از ساکنان بولوار ریشار - لونوار^۱ است... شهرتش که به یاری فیلم‌های متعدد سینمایی و تلویزیونی به نحو مبالغه‌آمیزی گسترش یافته، او را به شخصیتی زنده از نوع شرلوک هولمز یا هرکول پوارو بدل کرده است. حتی در هندی که برخی ماجراهایش در آن می‌گذرد پیکره‌ای از او ساخته‌اند. او یکی از قابل ملاحظه‌ترین مخلوق‌های رمان‌های ادبی و نیز در جمع جذاب‌ترین «تیپ‌های پلیسی یکی از آنان می‌ماند...



پرداختن به جزء به جزء زندگی پرماجرای نویسنده‌ای که دری نیز پاییده در این مختصر ممکن نیست. به اشارتی باید افزود که او پس از جهانگردی‌ها، زندگی در سویس را برگزید. در سال ۱۹۷۲ که به سبب زمین خوردن در حمام هفت دنده‌اش شکسته بود و نوشتن برایش به کاری شاق بدل شده بود تصمیم گرفت که نوشتن رمان را به طور قطع کنار بگذارد. از این رو با نوشتن کتاب «مگره و آقای شارل» با این مخلوق خود وداع کرد. ولی این گونه ترک فعالیت به معنای دست کشیدن او از کار نبود. از آن زمان بیست و یک جلد اثر که حاصل یادآوری‌های گذشته و زندگی‌اش بودند عرضه کرد. نوشتن را هم به سخن گفتن در برابر ضبط صوت بدل کرد.

خودکشی دخترش برایش ضربه‌ای سخت بود و واپسین سال‌های زندگی‌اش را پراندوه کرد. خانه‌ی بزرگش را ترک کرد تا در استودیویی کوچک زندگی کند.

۱. Lenoir Richard خیابانی در ناحیه‌ی یازدهم پاریس، محله‌ای فاقد هر گونه تمایز

رمان نویس بزرگ به تدریج محو می شد. دیگر روزنامه نگاران را نمی پذیرفت، و گروهی اندک از دوستانش بودند که می توانستند به دیدارش بروند.

در سال ۱۹۸۴ به خاطر توموری که در مغزش پیدا شده بود کارش به جراحی و درمان کشید و حالش نسبتاً رو به بهبود گذاشت. گهگاه در ساحل دریاچه‌ی لمان گردش می کرد. اما در سال ۱۹۸۷ حالش به وخامت گرایید. دست چپ و پاهایش از کار افتادند و می بایست از صندلی چرخدار استفاده کند. در سال ۱۹۸۸ اجازه داد که تلوویزیون سویس آخرین مصاحبه را با او بکند. بینندگان این برنامه، خاطره‌ی کسی را که کاملاً تحلیل رفته بود حفظ کرده‌اند.

ژرژ سیمنون در شب چهارم سپتامبر ۱۹۸۹ به طور ناگهانی درگذشت و سه پسر او به موجب وصیت‌نامه‌ی پدر از طریق روزنامه‌ها از مرگ او با خبر شدند.